

جستاری در باب اخباریگری و نسبت آن با رهیافت و منظومه معرفتی میرزا مهدی غروی اصفهانی (بخش یکم)

* حسن طارمی

چکیده

نگارنده سه معنا برای کلمه اخباری بیان می‌کند: یکی معنای قرن چهارم که تمام مورخان از جمله طبری سنی و برقی امامی را در بر می‌گیرد. دوم اطلاق کلی که هر محدثی را شامل می‌شود و مانند صدوق و مجلسی و حز عاملی. سوم جریانی که در برابر علم اصول فقه ایستاده که در طول قرن یازدهم تا سیزدهم بر حوزه‌های شیعی اثرگذار بودند. این دوره با مولی محمد امین استرآبادی آغاز شده و به شیخ یوسف بحرانی پایان می‌گیرد. نگارنده که آرای استرآبادی را بر اساس کتابش "الفوائد المدينة" بررسی و گزارش می‌کند، بر آن است که میرزا مهدی اصفهانی به عنوان شاگرد میرزا محمد حسین نایینی نظام معرفتی فقاهتی داشته و نمی‌توان او را اخباری به معنای سوم دانست.

کلیدواژه‌ها: اخباری / اصولی / استرآبادی، محمد امین / بحرانی، یوسف / وحید بهبهانی، محمد باقر / اصفهانی، میرزا مهدی.

*. دانشیار دانشنامه جهان اسلام.

اشاره‌ای کوتاه

درباره عالم جلیل‌القدر، مرحوم میرزا‌مهدی غروی اصفهانی، بهویشه در سه دهه اخیر، مقالات و آثار متعددی از جوانب مختلف، نفیاً و اثباتاً، طبع و نشر شده است. در اینکه وی مؤسس و دست‌کم ارائه‌کننده منظومه‌ای در معرفت دینی بوده که غالباً با دو عنوان مکتب معارفی خراسان و مکتب تفکیک شناخته می‌شود، اختلافی نیست؛ اما درباره مشرب فقهی اصولی او، با عنایت به این واقعیت که وی از شاگردان مبرّز مرحوم میرزا‌محمد حسین نائینی بوده، پرسش‌هایی مطرح است. از جمله پرسشها نسبت وی با مکتب اخباری است. پرسش این است که آیا مرحوم میرزا‌مهدی اصفهانی در زمرة اخباریون است یا از اصولیین به شمار می‌آید. بدین‌منظور و برای داشتن تصوری روشن از اخباریون و دست‌یافتن به پاسخی صحیح، مطالی که در نوشتۀ پیش‌رو تقدیم می‌شود، فراهم آمده است. اصل مطالب برای جمعی از اصحاب علم و تحقیق عرضه شده و پس از استخراج از نوار، به صورت مقاله درآمده است. از طرفی، نبود تصویر واقعگرا از جریان معروف به اخباری، اقتضا می‌کند در این‌باره نیز سخن گفته شود.^۱ براین اساس، در ابتدا معانی و مرادات مختلفی که واژه اخباری می‌تواند داشته باشد را از نظر گذرانده‌ایم و پس از بیان معانی سه گانه آن، نحوه شکل‌گیری مکتب اخباری و آموزه‌های اصلی و فرعی آنان را بیان کرده و سپس نگرش مرحوم میرزا اصفهانی را درباره این مکتب مشخص

۱. در سال ۱۳۹۰ کتابی با عنوان اخباریگری (تاریخ و عقاید) نوشته آقای ابراهیم بهشتی از سوی دانشگاه ادیان و مذاهب قم منتشر شده است که حاوی مباحث تفصیلی درباره تاریخ و آرای اخباریان و نقد آنهاست. این مباحث پیش از انتشار آن کتاب ارائه شده و بنابراین ناگزیر از طرح مقدماتی تاریخ و آراء اخباریان بوده‌ایم؛ ضمن آنکه در پاره‌ای از نقدهای آن کتاب مناقشاتی نیز مطرح است.

کرده‌ایم. بدین ترتیب آنچه در این گفتارها بدان پرداخته شده، هم گزارشی است از فرایند شکل‌گیری مکتب اخباری و هم معرفی آرای اخباریان، و به قدر وسع و مجال، تقد و ارزیابی آنها و هم بررسی آرای میرزا مهدی اصفهانی است در مقولاتِ مورد التفات اخباریان.

ضرورت ورود به بحث

ورود به بحث از اخباریان در مجموعه بررسیهای مرتبط با میرزا مهدی اصفهانی، به این دلیل لازم است که گاهی شنیده می‌شود میان مرحوم میرزا اصفهانی و اخباریان نسبتی برقرار شده‌است. حال باید بررسی نمود که آیا این نسبت درست است یا نه. اگر بخواهیم درباره اخباری بحث کنیم، واژه اخباری را از سه منظر می‌توانیم مورد مطالعه قرار دهیم و درباره آن گفتگو کنیم؛ یکی اینکه اخباری یعنی چه و این اصطلاح چه دلالت‌ای دارد؛ دوم اینکه یک جریان فکری و اندیشگی را به نام اخباری شناسایی کنیم؛ سوم اینکه به عنوان یک امر واقع خارجی، آیا ما مصداقهای اخباری داشته‌ایم یا نه. میان این سه نگاه طبعاً هم پوشانی وجود دارد، بدین معنا که اندیشه اخباری اندیشه‌ای است که جو هر شیوه از معانی اصطلاحی اخباری است و گروه اخباری گروهی است حامل اندیشه اخباری.

درباره مراد از اصطلاح، ما سه اطلاق برای کلمه اخباری داریم: یک اطلاق قدیم داریم که مورخان را اخباری می‌گفتند؛ یعنی وقتی که درباره طبری گفته می‌شود اخباری بوده یا درباره ابو عبد الله برقی پدر ابو جعفر برقی صاحب محاسن، تعبیر اخباری به کار می‌رود مراد این است که این دو فرد مورخ بوده‌اند. اساساً دوره اول تاریخ‌نگاری اسلامی دوره اخباری‌هاست. طبری را نگاه کنید، دستمایه او برای تنظیم کتاب تاریخ‌پیش روایت است. پس به آنها می‌گویند اخباری و شاید تا قرن چهارم فقط این معنا کاربرد رایج واژه اخباری بوده باشد. اولین مدرسه یا اولین سنت

در تاریخنگاری اسلامی، سنت اخباری است، یعنی سنت خبر است و هنوز روش تحلیل و نقد و امثال ذلک مطرح نبوده است.

در میان اهل تسنن معروف‌ترین اخباریها ابو جعفر طبری (متوفی ۳۱۰) و در میان شیعیان ابو عبدالله برقی (متوفی حدود ۲۲۰) و شخصیت متقدم بر او ابان بن عثمان از شاگردان امام صادق علیه السلام، بوده‌اند. مؤلف مشهورترین کتاب تاریخ کربلا به نام مقتل الحسين، ابو محنف لوطین یحیی است که او نیز یک اخباری است. در هر صورت، این اصطلاح اخباری ربطی به معنایی که امروزه مطرح است ندارد، بلکه آنها مورخ بوده‌اند و فرقی ندارد که خبر از معموم باشد یا غیر معموم. مثلاً ابان بن عثمان تاریخ خود را از امام صادق روایت کرده و ابو محنف از چند نفر از جمله امام باقر علیه السلام روایت کرده، چه در مقتلش چه در تاریخش؛ اما طبری از کتب و اشخاص دیگر پس اشتراک لفظ در ذهنمان باشد و اشتباه نکنیم.^۱

یک اطلاق دیگر این است که ما به هرکسی که معتقد باشد معرفت دینی را باید از اخبار یعنی احادیث گرفت اخباری می‌گوئیم. معرفت دینی که می‌گوئیم اعم از کلام (شامل اعتقادات و مباحث معرفتی) و فقه و اخلاق است و به تعبیر دیگر هر سه شاخه را دربرمی‌گیرد. این تقسیم سه‌گانه با این فرض است که ما سه محور برای معرفت دینی قائل شویم، یعنی دست‌کم بخش عمده معرفت دینی اینهاست؛ هر چند مرحوم علامه مجلسی تلاش کرده بخشی از طبیعت را هم وارد معرفت دینی کند، اما حجم معرفت دینی، یعنی حجم داده‌هایی که در آن حوزه‌ها در اختیار است، اندک است.^۲ اما در حوزه کلام و اخلاق و فقه، خدا را سپاس که ما گنجینه

۱. برای بحث تفصیلی سنت « الاخبار» در تاریخنگاری دوره اسلامی محمدرضا ناجی، مقاله «تاریخ و تاریخ‌نگاری، بخش ۳: تاریخ‌نگاری اسلامی»، در دانشنامه جهان اسلام، ج ۶، ص ۱۰۲۹۸.
۲. مجلسی در مقدمه بحار (ج ۱، ص ۵) می‌گوید: «وَمِنَ الْوَائِدِ الْطَّرِيقَةُ لِكِتَابِنَا اشْتَمَأْلَهُ عَلَيْيِ كُشْبٍ وَابوَابٍ كَثِيرٌ إِلَّا قَوَائِدٌ، أَهْمَلَهُمْ لَفْلُوا الصَّاحِبِينَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَلَمْ يُفْرِدُوا لَهَا كِتَابًا وَلَا بَابًا كِتَابَ الْعَذْلِ وَالْمَعَادِ... وَكِتَابَ السَّمَاءِ وَالْعَالَمِ الْمُشْتَمِلِ عَلَيْهِ أَحَوَالِ الْعَنَاظِرِ وَالْمَوَالِيدِ وَغَيْرِهَا...»؛ آنگاه مجموعه روایات

<

بزرگی در اختیار داریم. حال به کسانی که برای کسب معرفت دینی قائل به این بودند که باید به سراغ اخبار - به مشابه منبع داده‌های معتبر و حجت، که لاجرم شامل قرآن نیز می‌شود - رفت، اخباری می‌گفتند. این اصطلاح تقریباً از قرن ششم رایج شده بود.

در اینجا لازم است نکته‌هایی را توضیح دهیم. تقریباً نزد همگان این امر مسلم بوده است که قرآن منبع معرفت دینی است و اختلافی در این نبوده که برای قرآن شأن غیرمعرفتی قائل نبوده‌اند. اما یک اختلافی در میان مسلمانها، چه اهل تسنن چه شیعه (البته شیعه کمتر)، وجود داشته و آن اینکه آیا برای معرفت دینی، چه کلام و چه فقه و چه اخلاق، باید سراغ اخبار برویم یا نه. این سؤال هم جنبه نظری داشته، بدین معنا که آیا سنت پیامبر ﷺ منبع معرفت دینی هست یا نه، و هم جنبه واقع‌گرایانه داشته، بدین معنا که آیا سنت آن حضرت به دست ما رسیده است یا نه. این اختلاف در میان اهل سنت خیلی بیشتر از شیعیان بوده است و حتی شاید بتوان گفت که شیعیان، منبع معرفت دینی بودن سنت را مسلم می‌دانسته‌اند. از آغاز قرن دوم که کتابتِ حدیث در میان پیروان مکتب خلافت شروع شد و منع روایت و کتابت آن برداشته شد، مهم‌ترین بحث اختلافی میان دو جریان فقهی اهل سنت، یعنی حنفی و شافعی، بر سر این موضوع بوده است. شافعی بنیان‌گذار و سامان‌دهنده نظریه حجیت خبر واحد در امور دینی است در عالم اسلام، و در این امر، به‌ویژه در برابر حنفی‌ها ایستاد.^۱ البته حنفی‌ها اصل اعتبار و حجیت دینی سنت پیامبر را پذیرفته بودند ولی می‌گفتند خیلی از این احادیث جعلی‌اند و ما نمی‌توانیم به آنها استناد کنیم. معروف است که ابوحنیفه گفته بود من فقط ۱۷

مربط با این موضوع را در مجلد چهاردهم (از جلد ۵۴ تا ۶۳ چاپ جدید) گردآوری کرده و توضیحات فراوانی داده است. ضمناً تصریح کرده که پیش از او کسی به این مهم نپرداخته بوده است: «هذا مِنَّا لَمْ يَتَسْبِقُنَا إِلَيْهِ أَحَدٌ مِّنْ عَلَمَائِنَا وَالْمُخَالِفِينَ» (ج ۵۴، ص ۲).

۱. در این باره نک: حسن طارمی راد، «خبر وحدت» در دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۵، ص ۱۶۳۱۶۱.



حدیث را قبول دارم. در حوزه کلام هم همین بحث بین اشعری‌ها و معتزلی‌ها بود. در واقع، اختلاف آنها بر می‌گشت به اینکه متن خبر نبوی (نه قرآن) آیا معرفت‌آفرین است یا نه. معتزلی‌ها چندان اعتمادی به حدیث نداشتند، اما اشعری بر این نظر بود که باید مباحث اعتقد‌ای را براساس حدیث سامان داد. البته اینها غیر از اهل حدیث‌اند که در استناد به حدیث بسی جدی‌تر و به تعبیر رایج، حداکثری تراز اشعره هستند. این را یادآوری کردم که معلوم شود در میان اهل سنت هم در مسأله مواجهه با حدیث اختلاف جدی بوده است.

در شیعه، می‌توان این طور گفت که در فقه، از نظر استناد به سنت، یعنی احادیث پیامبر اکرم و امامان علیهم السلام، اختلاف نبوده؛ بر عکس، در کلام اختلاف وجود داشته است؛ یعنی همه قبول داشتند و دارند که منبع معرفت فقهی قرآن و حدیث است. ولی در کلام اختلاف بوده است. کسانی مثل شیخ کلینی و ابن‌بابویه معروف به شیخ صدق، سامان معرفت دینی را از حدیث گرفته بودند، کسانی هم مثل سید مرتضی علم‌الهدی، میزان احادیث را که در بحث معرفت دینی وارد می‌کردند و به آن استناد می‌جستند کم بود، شیخ مفید بینابین بود و شیخ طوسی حتی بیش از مفید به حدیث اهتمام داشت. بر این اساس، در این موضع هیچ اشکالی ندارد که کسی را اخباری بگویند و منظورشان این باشد که منظومه معرفت نظری دینی را مبنی بر حدیث سامان داده است. این نسبت، نه تنها احساس منفی ایجاد نمی‌کند، بلکه باعث فخر و مباحثات نیز هست.^۱

۱. نمونه شیخ صدق از همین منظر جانب توجه است. وی رئیس المحدثین و از اعاظم فقهاء است و کمتر از او با عنوان متکلم یاد می‌شود، اما نیم نگاهی به کتاب التوحید او نشان می‌دهد که وی در مباحث کلامی رایج زمانه‌اش ورود داشته و با این باور که معرفت دینی در حوزه مباحث اعتقد‌ای باید مستنده احادیث حجتهاي الهي باشد. وی کتاب التوحید را بر پايه اخبار موجود در متابع مقدم مثل بصائر الدرجات، محاسن و کافى به نگارش درآمده است. عبارت او در آغاز کتاب بسیار نکته‌آموز است: «آنچه مرا به تألیف این کتاب برانگیخت این بود که دیدم گروهی از مخالفان ما (مقصود وی هم متکلمان معتزلی و هم برخی از متکلمان اشعری است) ما را به تشییه و جبر متهم می‌کنند و چهره مذهب را مخدوش جلوه می‌دهند و چه بسا مانع

<

مرحوم مولی محسن فیض، که خود در فقه از ارکان اخباریان است، این نگاه را چنین به تصویر کشیده است:

قد علِّيَتْ أَنَّ الْخَصَارَ طَرِيقُ مَعْرِفَةِ عُلُومِ الشَّرِيعَةِ، اصْوَلِيَّةً كَانَتْ أَوْ فَرُوعِيَّةً، فِي الرَّوَايَةِ عَنْ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَعَدَمِ جُوازِ التَّمْسِكِ فِي شَيْءٍ مِّنْهَا إِلَى الْمُقَدَّمَاتِ الْجَدِيلَةِ وَالْإِسْتِنبَاطَاتِ الظَّنِيَّةِ، كَانَ مِنْ شَعَارِ مُتَقَدِّمِي اصحابنا، اصحابِ الْأَمَّةِ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ. (فیض کاشانی، سفينة النجاة،

ص ۱۰۲)

پس دانستی که منحصر بودن راه شناخت دانشهاي دين چه اصول (عقاید و معارف) و چه فروع به روایت اهل بیت علیهم السلام و روانبودن تمسک در هیچ یک از این امور به مقدمات جلالی و استنباطات ظنی، شعار (و سیره) متقدمان از اصحاب ما، یعنی اصحاب امامان بوده است، درود خدا بر ایشان.

مجلسی نیز در اول بحار الانوار همین بیان را دارد. ایشان می‌گوید: «فَإِيْقَنْتُ بِفَضْلِهِ وَإِلَاهِمَهُ تَعَالَى أَنَّ زُلَالَ الْعِلْمِ لَا يَنْفَعُ إِلَّا إِذَا أُخِذَ مِنْ عَيْنِ صَافِيَّةِ نَبَعْتُ عَنْ يَنَابِيعِ الْوَحْيِ وَالْإِلَاهَمِ، وَأَنَّ الْحَكْمَةَ لَا تَتَّسِعُ إِذَا لَمْ تُؤَخَّذْ مِنْ نُوَامِيسِ الدِّينِ وَمَعَاقِلِ الْأَنَامِ...». (مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۲)

کنه حرف او همین است که مستند معرفت دینی در همه حوزه‌ها فقط بیانات حجج الاهی است؛ چیز دیگری نمی‌گوید.

دیگر اینکه منظور از اخبار فقط خبر امام نیست بلطف من هو الحجه. اولین حجت قرآن است و بعد پیامبر. پیامبر اولین حجت خبری ماست و ایشان علی بن ابیطالب



را خلیفه خودش در همه شؤون، از جمله همین کارکرد و سمت معرفی کرده و سپس زنجیره امامان شیعه تکمیل شده است. بنابراین منظور این گروه فقط اخبار اهل‌البیت علیهم السلام نیست. در اثبات این نگرش، اگر بخواهیم دلیلی بیان کنیم، یکی از دلایل فراوان، حدیث شریف ثقلین است. از این دلیل قاطع اگر بخواهیم صرف نظر کنیم، مجموعه آنچه که پیامبر صلوات الله علیه و آمين راجع به حضرت علی علیه السلام فرمودند نشان از اعتبار قطعی اظهارات علی بن ابیطالب علیه السلام دارد و بر عصمتشان دلالت می‌کند.

البته قرائی حاکی از آن است که از همان روزگار شکل‌گیری نظام کلامی و استنباطی شیعه و وارسی و ارزیابی و نقد مجموعه‌های اخبار، کسانی بوده‌اند که همه اخبار را می‌پذیرفتند. اینان در تقابل با بزرگان علمای شیعه قرار گرفته بودند و در چند امر جزئی بروز و ظهرور داشتند. عبدالجلیل قزوینی در کتاب نقض، که آن را در حدود ۵۶۰ در پاسخ یک کتاب ضد شیعی نوشته، از این افراد با عنوان اخباریه (در مقابل اصولیه) نام می‌برد و معمولاً در کنار آنان حشویه را هم ذکر می‌کند، تا معلوم شود که اینها در ارزیابی اخبار دچار ضعف‌اند.^۱ این کاربرد بسطی به معنای دوم مورد نظر ما ندارد و قطعاً مشایخ متقدم شیعه مشمول این وصف نیستند. به تعبیر دیگر، اخباری در معنای دوم آن، ممکن است در قبول خبر اهل دقت نباشد و هرچه را که عنوان خبر دارد تأیید کند یا بر عکس، خبر را از حیث صحت و سقم و سلامت متن و امثال آن بسنجد و سپس به قبول یا رد آن اقدام کند. بزرگانی چون صدق و استادانش در کلینی از این گروه بوده‌اند.

این نکته نیز گفتنی است که برخی از اخباری‌ها، مثل فیض کاشانی، قدری حداکثری تر هستند، مثلاً می‌گویند وقتی به خبر مراجعه کنیم کانه به قرآن هم مراجعه کرده‌ایم؛ چون خبر بسط و تفصیل قرآن است: چون که صد آمد نود هم

۱. النقض، صفحات متعدد (نک: فهرست جماعات و مذاهب، ص ۷۰۳). احتمالاً آنچه که شهرستانی در الملل و النحل (ج ۱، ص ۱۴۷) مطرح کرده و جماعتی از شیعه را اخباری نامیده، به قرینه، مقابل معزله قرار داده است، مراد او از این افراد، همین کسان بوده‌اند که مانند حشویه اخبار را بدون بررسی می‌پذیرفته‌اند (نیز نک: ص ۹۶۹۵).



پیش ماست. این را مرحوم فیض در *المحة‌الایضاء*^۱ دارد. در جاهای دیگر هم به این نگرش خود اشاره کرده است؛ اما در اینجا نظر او به نفی قرآن نیست، بلکه نظر او این است که منبع معرفت دینی، خبری است که حجت است، چه قرآن و چه کلامی که هم ارز قرآن است، با این ملاحظه که باید «خبر درست» بودنش احراز شود.

پیش از آنکه به اصطلاح سوم بپردازم، چون نقطه عزیمت جریان اخباری فقهی همین رهیافتی است که مطرح شد، اشاره به برخی از شخصیتها و نگرشاهای اخباری از این منظر می‌تواند سودمند باشد. همچنین لازم است اشاره کنیم که خردگیریها و انتقادهایی که به اخباریان شده، ابتدا از جانب فلاسفه نبوده، بلکه بیشتر از جانب اصولیون بوده است و در دوره‌های اخیر تاحدودی طوفداران گرایش فلسفی نیز از آنان انتقاد کرده‌اند. مثلاً فیض فیلسوف - عارف است و اخباری هم هست. ملاصدرا فیلسوف - عارف اخباری است، یعنی هم یک دستگاه فلسفی دارد و هم معتقد است که منبع معرفت دینی قرآن و عترت است. (شیرازی، ج ۱، ص ۸۷) ضمناً به کسانی مثل مرحوم محمدباقر مجلسی و شیخ حر عاملی، محدث هم گفته‌اند، اما اینها اخباری هستند. شیخ حر قطعاً اخباری است. مرحوم مجلسی اخباری میانه رو است. برخی پژوهشگران بر این نظر رفته‌اند که مجلسی اصولی بوده است. (نک: ملکی میانجی) اما به نظرِ ما مرحوم مجلسی علاوه بر نگرش پیشگفته، در فقه به اخباریان در معنای سوم آن، نزدیک‌تر است، شیخ حر نیز اخباری به همین معنای سوم آن است، فیض نیز اخباری است. او در مقابله با بحث اجتهاد رساله حق‌الیقین را نوشته است. در عین حال، مرحوم شیخ انصاری اصرار دارد که مجلسی را با تمام تکریمی که از او می‌کند محدث بگوید. (انصاری، ج ۱، ص ۲۱۰، ۳۳۳، ۳۳۹) علمای دیگر

۱. عبارت فیض این است: «این قطعی است که پیامبر اکرم جانشینی خود را به قرآن و عترت ش سپرد و به امّت سفارش اکید فرمود که به این دو تمسک جویند... (و این دو جدا ای ناپذیرند) و معنای جدایی ناپذیری این دو از هم آن است که دانش قرآن نزد اهل بیت علیه السلام است؛ پس هرکسی به عترت رسول الله تمسک جوید قطعاً به قرآن و عترت متمسک شده است (ج ۱، ص ۱۹۳).

هم همین طور، اصرار دارند که به مرحوم مجلسی محدث بگویند، شاید به این دلیل که نمی خواسته‌اند او در شمار اخباریان بیاورند. ولی خود اورساله‌ای دارد که در آن رساله می‌گوید نظر من در مواجهه با دو جریان اجتهاد و اخبار «بین بین» است که گرایش خودش به اخباری بودن را در آنجا بیان می‌کند. بعدها علمای اخباری، از جمله مرحوم شیخ یوسف بحرانی در مقدمه دوم الحدائق الناصرة، اورا در سلوک طریق اجتهاد و اخباری، میانه رو دانستند.^۱ (بحرانی، الحدائق الناصرة، ج ۱، ص ۱۵۱۴)

به طور کلی، محدث شائش این است که حدیث را روایت کند و حداکثر توضیح بدهد. اما اخباری یک قدم جلوتر است؛ چراکه احادیث را سامان می‌دهد، یعنی استنباط می‌کند. رابطه فقه با حدیث رابطه بنا و مصالح است. فقیه از حدیث به عنوان مصالح، برای سازمان دادن به فقه استفاده می‌کند و هر چقدر هم پیشتر می‌رویم فقیه مداخله‌اش در موضوع دادن به حدیث بیشتر می‌شود، از آن‌روکه موضوعات و نگرشاهی جدید پیش آمده‌است. مثلاً شیخ حر یک فقیه است و وسائل الشیعه (نام کامل آن: تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعة) را به عنوان کتاب فقهی نوشته است، این کتاب همه‌اش حدیث است ولی سامان دهی آن در یک نظام فقهی، از شیخ حر عاملی است. لذا سامان دهی ایشان خیلی متفاوت است با سامان دهی کلینی در قرن چهارم. چون پرسشها جدید است، رهیافت‌ها جدید است، نگاه‌ها جدید است. پس ایشان احادیث را، به ترتیب فقهی و حتی با عنوان‌ین حاکی از فتوای خودش، سامان دهی کرده است. در واقع، اینها محدث محض نیستند، بلکه فقهای اخباری هستند. به تعبیر دیگر، تفاوت است میان داده و داده پردازش شده. فقیه اخباری داده‌ها را پردازش و استنباط می‌کند. عنوان محدث شامل یک طیف است، از راویان حدیث تا نقادان سندی و متني آن. اخباریان یک قدم از محدث

۱. مرحوم شیخ یوسف بحرانی در کتاب دیگر کش الدرة النجفية (ص ۱۶۵) ضمن اشاره به وقوع اختلاف بین مجتهدان و اخباریان در نحوه مواجهه با اخبار و در شماری از مسائل اصولی، از مرحوم مجلسی با وصف «متاخری المجتهدين» یاد کرده و سپس افزوده است که مجلسی در مواجهه با اخبار راه میانه (طريقاً و سطی من القولين) را برگزیده است.

جلوتند. همینجا درباره مرحوم میرزامهدی اصفهانی یادآور شوم که ایشان فقط حدیث نقل نکرده و حتی حدیث را هم فقط پالایش نکرده، بلکه بالاتر از این انجام داده و آمده است بر پایه احادیث، یک منظومه معرفتی ارائه کرده که پاسخ خیلی از سوالها را برای مخاطبان دربردارد.

به مطلب بازگردیم. طبق تعریف دوم، اخباری قائل به کسب معرفت دینی از «خبر» است. اما اصطلاح اخباری که الان منفی و مذموم شده، اخباری در معنای سوم آن است. در این معنا اخباری در مقابل اصولی و مجتهد قرار می‌گیرد؛ یعنی اخباری جریانی است که می‌گوید این علم اصول فقه که تا قرن دهم بوده، غلط است. طبق این بیان، اخباری جریانی است در فضای فقه که مقابله خیلی جدی دارد با اصولیان و مجتهدان؛ مجتهدانی مانند محقق حلی، علامه حلی، و حتی شیخ طوسی و شیخ مفید و ابن‌ادریس حلی. اینها را که نام برده‌یم وقتی جلوتر می‌آییم به شهیدین می‌رسیم، یعنی جریان اجتهاد در جبل عامل. برآیند این جریانها بعد از مهاجرت علماء از جبل عامل به اصفهان، می‌شود مکتب اصفهان یعنی بزرگترین و مهم‌ترین مکتب فقهی شیعه در قرن دهم و یازدهم. پس جریان اخباری نوع سوم در مقابل این رهیافت فقهی ایستاده و تأثیرش را در اصفهان و سپس در نجف گذاشته است. اخباریان یک جریان کاملاً تأثیرگذار بودند و دو قرن بر مجموعه مراکز تعلیمی شیعی سیطره داشتند، یعنی از آغاز قرن یازدهم شروع شد و تا ۱۲۰۰ استمرار پیدا کرد و در اوج بود. تمام فقهای اول قرن سیزدهم که بعداً اصولی شدند ابتدا اخباری و از شاگردان شیخ یوسف بحرانی بودند. اگر وحید بهبهانی بر جریان اخباری فائق نمی‌آمد اینها همه اخباری می‌مانندند. علامه بحرالعلوم، شیخ جعفر نجفی معروف به کاشف الغطا، نراقی پدر و پسر، میرزا ابوالقاسم قمی و.... همه اینها چهره‌های بزرگی در فقه ما هستند و در قرن سیزدهم در اوج‌اند. اینها همه اول در مکتب اخباری درس می‌خوانندند، یعنی در فقه اخباری درس می‌خوانندند که با وحید بهبهانی جریان عوض شد و صحنه تغییر یافت.

به این ترتیب، این جریان سوم موضعی یک جریان فقهی است در مقابل اصولی و مجتهد. اینها یک نقدی داشتند بر اصول فقه، یعنی برای نظام استنباط فقهی روش دیگری را مطرح می‌کردند. البته نقطه عزیمت مؤسس این جریان، همان معنای دوم بود، اما آنچه اتفاق افتاد و جریان شد، اخباری به معنای سوم بود.

باری، فقیه اخباری سخنیش در این است که همان طور که فقه، علی القاعدہ، بر پایه داده‌های دینی شکل می‌گیرد یا باید این‌گونه باشد، اصول استنباط فقه را نیز باید از احادیث (داده‌های دینی) اخذ کرد و جایز نیست و کسی حق ندارد از جانب خودش قاعده‌سازی کند. مباحث الفاظ، اصطلاحات اجماع و قیاس و اصل برائت و امثال اینها، همه را باید کنار گذاشت؛ چرا که برآمده از متن روایات نیستند. به علاوه، روی آوردن به این اصطلاحات ممکن است در اصل استنباطات فقهی نیز اثر بگذارد. این جریان اخباری در مقابل اصولی است و قصدش آن بوده که منطق استنباط فقه را از دل حدیث استخراج کند. مرحوم فیض همین کار را کرده، شیخ حر عاملی هم همین کار را در مقیاسی محدودتر انجام داده، علامه مجلسی نیز مختصری در این زمینه فراهم آورده است. اگر کتاب مجلسی، بحار الانوار، رانگاه کنید در کتاب العلم، عنوان باب ۳۲ این است: «ما يُكِّنُ أَنْ يُسْتَنْبِطَ مِنَ الْآيَاتِ وَالْأَخْبَارِ مِنْ مَتْفَرِقَاتِ مَسَائِلِ اصْوَلِ الْفَقَهِ». باب خیلی مهمی است که ایشان مجموعه‌ای از آیات و اخبار را که حاوی اصول و قواعد استنباط - و البته عمدهاً قواعد فقه - است و نظام استنباط فقهی را سامان‌دهی می‌کند، گرداورده و در پایان وعده داده که در آخرین جلد کتابش، همه آنچه را در این خصوص وارد شده جمع کند، که ظاهراً موفق به این کار نشد. مرحوم فیض کتابی دارد به نام لاصلیه که مشتمل است بر قواعد استنباط بر پایه قرآن و حدیث.

این‌ها معتقد بودند که اصول فقه رایجی که علامه حلی را عَلَم اصلیش می‌دانستند، از اهل سنت گرفته شده است. به این ترتیب، تبلور فکر اخباری در این جریان سوم خودش را نشان داد. به همین دلیل به نظر می‌رسد نیاز به توضیح بیشتر

داشته باشد؛ ولی در آن جریانی که کلام و به طور کلی مسائل معرفتی را از اخبار گرفته، سنت جدی نداشته‌ایم. به تعبیر دقیق‌تر، آن رهیافت پس از شیخ صدوقد استمرار نیافت.

دوره‌ی اخباری‌گری (به معنای سوم) با مولی‌محمدامین استرآبادی شروع می‌شود و با شیخ یوسف بحرانی تمام می‌شود. محمدامین استرآبادی، از علمای قرن دهم و یازدهم است و در ۱۰۳۶ از دنیا رفته‌است. وی ابتدا در شیراز درس خوانده، سپس به نجف رفته و مدارج عالی تحصیلی را طی کرده‌است. او شاگرد دو فقیه بزرگ مکتب نجف و جبل عامل بوده یعنی صاحب معالم، حسن بن زین الدین، فرزند شهید ثانی، و خواهرزاده‌ی او سید محمد صاحب مدارک، نوه شهید ثانی. این دو فقیه بزرگ که هم‌سن و دایی و خواهرزاده هم هستند، هر دو در نجف درس خوانده‌اند و شاگرد مقدس / محقق اردبیلی بوده‌اند. پنج سال در نجف بودند، بعد برگشتند به جبل عامل. دو کتاب خیلی مهم دارند و هر دو به نام کتابشان شناخته می‌شوند. یکی معالم از حسن بن زین الدین که هنوز هم کتاب درسی است؛ کتابی است نام تمام در فقه، که بخش اول یا مقدمه آن در اصول فقه است که در حوزه‌ها می‌خوانند و مؤلف آن به صاحب معالم مشهور است؛ دومی مدارک الاحکام که شرحی است بر شرایع‌الاسلام، از سید محمد عاملی؛ کتاب خیلی قوی‌ای است و در قبول احادیث، به ویژه در صورت اعراض مشهور، مشی خاصی هم دارد. اینها هر دو شاگرد مقدس اردبیلی بودند.

بعد از وفات مقدس اردبیلی (۹۹۳) استرآبادی حدود بیست سال دیگر در نجف بوده و احتمالاً از برخی اختلافات که در موضوع جانشینی اردبیلی پیش آمد، اطلاع داشته و سرانجام در حدود سال ۱۰۱۳ به حجاز رفته است. آن موقع در حجاز و به ویژه مدینه، شیعیانِ صاحب اقتداری حضور داشته‌اند؛ حتی یک خانواده شیعی هم در آن موقع در مدینه حکومت می‌کردند. به علاوه، جامعه شیعیان مدینه از حمایت سلاطین قطب شاهی هند برخوردار بودند و همین امر



موجب رواج تعلیم آثار شیعی و مهاجرت شماری از علماء از قلمرو عثمانی به آنجا شد. باری، استرآبادی شخصیت درس خوانده و آدم خیلی دانشمندی است و بخصوص به آثار علمای اهل تسنن خیلی واقف است. وی کتابی دارد به نام دانشنامه شاهی که آن را در سالهای اقامت در مدینه و پس از تأثیف الفوائدالمدنیة، نگاشته و به سلطان محمد قطب شاه، از شاهان سلسله شیعی قطب شاهی هند تقدیم کرده است. در مقدمه کتاب، پس از تمجید از سلاطین قطب شاهی به سبب اهتمام ایشان به رواج «تعلیم و تعلم احادیث منقوله به طریق ائمه طاهره علیهم افضل الصلوة والسلام مِنَ الْمَلِكِ الْعَلَّامِ در حرمین شریفین» که «سرایت به بلاد ایران» نیز کرده است، بیان می‌کند که چون سلطان، شخصیتی دانش دوست است و در «حدثت سنّ و عنفوان شباب» از «صفات ملکیّة علمیّة» برخوردار شده است، «در خاطر وی (یعنی استرآبادی) گذشته که انموذجی از غوامض مسائل حکمیه و کلامیه و منطقیه و اصولیه و غریبه جمع کند» و آن را با چند دعای مؤثر که «در کتب معتمدۀ صحیحه از ائمه طاهره علیهم السلام نقل شده» به پایان برد. آنگاه توضیح داده که چون الفت سلطان به «لغت فارسی» بیش از «لغت عربی» است، مؤلف زبان فارسی را برای کتاب برگزیده و افزوده است که «این رساله در طریقه خاصه - یعنی شیعیان - به منزله کتاب اربعین فخر رازی است در طریقه عامه» و به همان قیاس، در چهل فایده سامان یافته است.

فواید کتاب، که پاره‌ای از آنها، از جمله فایده اولی و فایده هدفهم و فایده سی و هفتم، در تبیین مسلک و رویکرد اخباری است، حاوی مباحث سنگین فلسفی و کلامی است؛ از قبیل: بحث از وجود ذهنی، معقول ثانی، نفس الامر، جعل بسیط و مرکب، علم و حیات باری تعالی، چند مسأله منطقی، صفات ذات و صفات فعل، تقدم علم الهی بر مشیّت و اراده و مسأله قضا و قدر و حسن و قبح ذاتی افعال و اتفاق نظر «فلسفه و امامیه و متزله» در این مسأله اخیر. وی در این مباحث، غالباً به آرای خواجه نصیرالدین طوسی - که با احترام بسیار از او یاد می‌کند - و قطب الدین



رازی التفات و اعتنای جدی دارد و به اظهارات جلال الدین دوانی و دشتکی با دیده انتقاد می‌نگرد و منشأ آن را کم اطلاعی و عدم دقت می‌داند. یکی از نکات جالب توجه کتاب، توصیه‌های آموزشی اوست که کدام یک از منابع حکمی و کلامی و منطقی باید خوانده شود و کدام منابع از اعتبار لازم برخوردار نیستند. این کتاب به تنهایی می‌تواند معرف شخصیت علمی استرآبادی و تضلع او در مباحث منطقی و فلسفی و کلامی باشد.^۱

مرحوم استاد شهید مطهری از آیت الله بروجردی (رضوان‌الله علیه) مطالبی نقل کرده‌اند که شواهد آن در حرفه‌ای استرآبادی پیدا نمی‌شود. ایشان در سخنرانی اجتهاد در اسلام در نقد مبانی و روش اخباریان از قول آقای بروجردی این احتمال را پیش‌کشیده‌اند که «پیدایش این فکر در میان اخباریین اثر موج فلسفه حسی بود که در اروپا پیدا شد». البته آقای مطهری خودشان در تأیید این سخن تردید کرده و گفته‌اند «من خودم تاکنون به مدرکی برخورده‌ام و بعيد می‌دانم این فکر حسی در آن وقت از شرق به غرب آمده باشد. (مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۰، ص ۱۶۹) نمی‌دانیم چرا آقای بروجردی این مطلب را فرموده‌اند، زیرا هیچ شاهدی برآشنایی آن علما با جریانهای فلسفی و فکری غربی نداریم. امروزه، پژوهشگران درباره اولین آشنایی جهان اسلام، با فلسفه جدید غرب، با هیئت جدید و ابزارهای نجومی و با تحولات ریاضی و امثال آن مطالبی را مطرح کرده‌اند؛ اما کتابهای استرآبادی چیزی از این حرفها نشان نمی‌دهد. کتابهای او کاملاً استثنی است و در افق سنتی تعلیمی آن عصر نوشته شده است.

محمد‌امین استرآبادی در مکه با عالم رجالی مهاجر از نجف به نام میرزا محمد استرآبادی آشنا می‌شود. وی از شاگردان مبرز محقق اردبیلی بوده و پس از وفات استادش نجف را ترک کرده و در مکه اقامت گزیده بود. مقام علمی او را غالباً تأیید

۱. نسخه‌های متعددی از این کتاب در کتابخانه‌های کشور وجود دارد (ازجمله نک: کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ثبت ۲۱۱۵۷۶).



کرده و برخی گفته‌اند که گویا از اینکه استادش در پاسخ سؤال کنندگان از جانشین علمی استاد، دو تن دیگر از شاگردان را نام بردند بود، رنجیده و به همان علت به حجاز رفته‌بود.^۱ میرزا محمد استرآبادی سه کتاب رجالی مهم دارد: رجال صغیر، متوسط و کبیر، که این آخرین با عنوان *منهج المقال شناخته* می‌شود و از کتابهای خیلی مهم رجال است. محمد امین استرآبادی که قاعده‌تاً میرزا محمد را از دوره نجف می‌شناخته، بیش از ده سال نزد وی حدیث خوانده و در واقع در این دوره با منابع حدیث آشنا شده است.^۲ در حوزه نجف، بیشتر فقه و اصول خوانده بوده است، به قول خودش اصول عضدی را خوانده بود. اما در اینجا با حدیث آشنا می‌شود، یعنی یک توجهی پیدا می‌کند و به این واقعیت متذکر می‌شود که «احادیث ما گنجینه است». این مسئله برای خودش خیلی مهم است. این را در مکه متوجه شده است نه در نجف. ایشان درباره سهم غیرقابل انکار ملا محمد استرآبادی در روی‌آوری خودش به حدیث می‌گوید: «نوبت به اعلم العلماء المتأخرین رسید ... پس ایشان بعد از آنکه جمیع احادیث را به فقیر تعلیم کردند [شاره کردن] که احیای طریقه اخباریین بکن و شباهتی که معارضه با آن طریقه دارد، رفع آن شباهت بکن.» (استرآبادی، دانشنامه شاهی، فایده اول) منظور میرزا محمد استرآبادی این بوده که وی روش کلینی و صدوق و محدثان را برگزیند، یعنی اخباریون به همان معنای

۱. برای شرح حال او نک: آقابزرگ تهرانی، ج ۵، ص ۴۹۷؛ تفرشی، ج ۴، ص ۲۷۹ (تقریشی در معرفی او می‌نویسد: خدا بر درازی عمر او بیفزاید و شرفش را افزون کند. او فقیهی است متکلم و از ثقات و زاهدان و عابدان این طایفه. در دانش رجال و حدیث و تفسیر به درجه‌ای از تحقیق رسیده که برتر از آن تصور نمی‌شود. پیش از این در عتبة مقدسه غروی سلام خدا بر ساکن این مقام شریف اقامات داشت و اینک مجاور بیت الله الحرام شده است). این نحو از تکریم شائبه ریاست‌خواهی و رنجیدگی از نایل نشدن به مقام جانشینی مقدس اردبیلی را تضعیف می‌کند.

۲. در دانشنامه شاهی، فایده اول، به مناسبت گزارش روند شکل‌گیری جریانها و گرایشهای علمی در میان بزرگان علمای شیعه، از میرزا محمد استرآبادی این‌گونه یاد می‌کند: «تا آنکه نوبت به اعلم العلماء المتأخرین فی الحديث و علم الرجال، و اورعهم استاد الكل فی الكل، میرزا محمد استرآبادی نور الله مرقده الشریف رسید». این تعبیر حاکی از باور او به مقام علمی و تقوایی استرآبادی است.

دومی که توضیح داده شد؛ آنان که حدیث را منبع معرفت دینی می‌دانستند، در همه ابعاد آن. اما ملا محمد امین تأکید را بر اصول فقه - و به تبع آن فقه - می‌گذارد و می‌گوید علمای ما اصول و قواعد استنباط را از اصول اهل سنت اقتباس کرده و اصول فقه را درست کرده‌اند. وی برای اثبات ادعای خود الفوائد المدنیه را می‌نویسد و سپس چند فایده از دانشنامه شاهی را نیز به همین بحث اختصاص می‌دهد. در فایده اول دانشنامه می‌نویسد:

«فقیر بعد از آنکه جمیع علوم متعارفه را از علمای آن فنون اخذ کرده بودم، چندین سال در مدینه منوره سر به گربیان فرو می‌بردم و تضرع به درگاه رب العزه می‌کردم و توسل به ارواح مقدسه اصحاب عصمت می‌جستم و مجدداً رجوع به احادیث و کتب عامه و کتب خاصه می‌کردم، از روی کمال تعمق و تأمل؛ تا آنکه به توفیق رب العزه و برکات سید المرسلین و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين به اشاره لازم‌الاطاعه امثال نمودم به تألیف فواید مدنیه...»

او البته نگفته است که آن «اشارة لازم‌الاطاعه» از چه کسی بوده است و اینکه آیا آن اشاره حاوی پیام ایجابی بوده که وی به تدوین اصول استنباط براساس منابع دین بپردازد، یا پیام سلبی هم داشته و از او خواسته شده بوده است که به نفعی سیره متقدمان از اصولیین اقدام کند. در هر صورت، گزارش او از شکل‌گیری اصول فقه و کلام شیعه و فاصله گرفتن علمای مذهب از روش اخباریان متقدم، درخور تأمل و درنگ است. او علت اصلی این رهیافت را خردگیری‌هایی می‌داند که در قرن چهارم از جانب مخالفان صورت می‌گرفت:

«وَسَعَتْ مِنْ بَعْضِ الْمَشَايخِ أَنَّهُ لَمَّا عَيَّرْتُ جَمَاعَةً مِنْ عُلَمَاءِ الْعَامَةِ اصْحَابَنَا بَأْنَهُ لَيْسَ لَكُمْ فُنُّ كَلَامٍ مَدْوَنٍ وَلَا اصْوَلٍ فَقِهٍ كَذَلِكَ وَلَا فَقِهٍ مَسْتَبْطٍ وَلَيْسَ عِنْكُمْ إِلَّا الرَّوَايَاتُ الْمَنْقُولَةُ عَنْ أَنْتُكُمْ، تَصْدِيَ جَمَاعَةً مِنْ مَتَّخِرِي اصْحَابَنَا لِرْفَعِ ذَلِكَ فَصَنَفُوا الْفَنُونَ الْثَلَاثَةَ عَلَى الْوِجْهِ الْمُشَاهَدِ» (الفوائد

المدنی، ص ۷۷)

می‌گوید: «از یکی از مشایخ شیندم که یک عده از علمای اهل سنت اصحاب ما را سرزنش کردند که شما کلام مدون ندارید، شما اصول فقه مدون ندارید، شما فقه مستنبط ندارید و فقط یک تعداد روایات منقوله از امامانتان دارید (یعنی فقط یک مجموعه روایی دارید)؛ لذا یک عده از علمای متاخر اصحاب ما تلاش کردند که این نقیصه را بر طرف کنند، لذا آمدند و فنون ثلثه یعنی همین سه فن کلام، فقه و اصول فقه را - به این صورتی که هست - درست کردند.

در دانشنامه، تاریخ را از نقطه‌ای دورتر آغاز می‌کند و جریانهای علمی ناظر به «معرفت خصوصیات مبدأ و معاد» را به متكلمان و مشائین و اشراقین و صوفیه و اخباریین تقسیم می‌کند، با این بیان:

افاضل در تحصیل این مقام چند فرقه شده‌اند: یک فرقه تحصیل این مقام به فکر و نظر کرده‌اند. پس طایفه‌ای از این فرقه التزام کرده‌اند که مخالف اصحاب وحی نگویند و ایشان را متكلمین می‌گویند که فن کلام را تصنیف کرده‌اند از روی افکار عقلیه...؛ طایفه دیگر این التزام نکرده‌اند و ایشان را حکماء مشائین می‌گویند... . یک فرقه دیگر تحصیل این مقام به ریاضت کرده‌اند؛ پس طایفه‌ای از این فرقه التزام کرده‌اند که مخالف اصحاب وحی نگویند و ایشان را صوفیه می‌گویند و طایفه‌ای التزام این نکرده‌اند و ایشان را حکماء اشراقین می‌گویند... . فرقه سوم تحصیل این مقام از روی کلام اصحاب عصمت کرده‌اند و التزام این کرده‌اند که در هر مسأله که ممکن باشد عادتاً که عقل در او غلط کند متمسک به احادیث اصحاب عصمت شوند و ایشان را اخباریین می‌گویند و اصحاب ائمه طاهره علیهم الصلوٰۃ والسلام همگی این طریق را داشتند.

این فرقه مخصوصی یک تقسیم کلی است که با التفات به آنچه در جهان اسلام روی



داده بیان شده است. درواقع، استرآبادی جریانهای معرفت‌شناسی عالم اسلام را به مثابه مصداقی از یک رهیافت کلی در جامعه بشری مورد بررسی قرار می‌دهد. به این ترتیب او متکلمان و صوفیه راکسانی می‌داند که خود را ملتزم به رعایت جانب اصحاب وحی می‌دانسته‌اند. آنگاه نقد او بر این دو طایفه آن است که در حوزه‌ای ورود کردند که عقل عادتاً در آن خطأ می‌کند و در آن حوزه به عقول خود متکی شده‌اند. به تعبیر دیگر، چون این دو طایفه خود را ملتزم به رعایت داده‌های دینی می‌دانسته‌اند، راهی جز مراجعه به حاملان علم دین - به تعبیر او اصحاب عصمت - نداشته‌اند و در این مرحله دچار خطأ شده‌اند.

شاید به نظر برسد که استرآبادی در اینجا همه اهتمام خود را متوجه معرفت نظری کرده و کاری به حوزه رفتار (فقه و اصول آن) نداشته است، اما عبارات بعدی نشان می‌دهد که سخن او بیشتر معطوف به اصول فقه و فقه است: «ائمه علیهم السلام ایشان را نهی کرده بودند از فن کلام و از فن اصول فقه که از روی انتظار عقلیه تدوین شده و هم‌چنین از فن فقه که از روی استنباطات ظلیه تدوین شده، از این جهت که عاصم از خطأ منحصر است در تمسک به کلام اصحاب عصمت».

البته، نباید از نظر دور داشت که بحث او ناظر به حوزه‌ای است که به اعتقاد او عقل عادتاً در آن خطأ می‌کند. این نکته گاهی در نقد اخباریان مغفول واقع شده است.

استرآبادی در ادامه سخن خود، این مدعای پیش می‌کشد که امامان شیعه علیهم السلام «تعلیم فن کلام و فن اصول فقه و فقه به اصحاب خود کرده‌اند و آن فن در کثیری از مسائل مخالفت دارد با فنونی که عامه تدوین آن کرده‌اند». اصحاب امامان نیز آنچه را که ایشان آموخته بودند به امر ایشان در کتب خود تدوین کردند تا شیعه «أهل بیت در عقاید و اعمال به آن رجوع کنند». مدعای بعدی او این است که آن کتب (یعنی تألیفات اصحاب ائمه) به طریق تواتر به متأخران (واز همه نامورتر کلینی) رسید و کتاب کافی که ثقة‌الاسلام کلینی تألیف کرده است مشتمل است بر فنون ثلثه (کلام،



اصول فقه و فقه)

ادعای سوم استرآبادی وقوع یک کثرراهه ناشی از غفلت، در این مقطع از تاریخ فکری شیعه است. به نظر او با ظهور دو دانشمند بزرگ، یکی محمدبن احمدبن جنید و دیگری حسنبن علی بن ابی عقیل عُمانی، که به دلیل سیطره نظام «تعلیم و تعلّم به طریقہ عامہ» و مهارت نداشتن این دو تن در «فن اصول فقه و فن کلام که از ائمه علیهم السلام منقول است»، روش ترکیبی شکل گرفت و این «اختیار طریقہ مرکبہ از طریقہ اخباریین و طریقہ عامه کردند و بنای اجتهادات فقیه بر آن نهادند». ^۱ آنگاه «شیخ مفید رحمة الله عليه از روی غفلت و حسن ظن به این دو افضل موافقت ایشان کرد و در کلام و اصول فقه به همان روش ترکیبی روی آورد و از اینجا علمای امامیه منقسم شدند به اخباریین و اصولیین». پس از شیخ مفید، دو شخصیت برجسته شیعه، سید مرتضی علم الهدی و محمدبن حسن طوسی نیز همان روش را ادامه دادند و «آن طریقه در میان افضل امامیه شایع شد تا نوبت به علامه المشارق والمغارب، علامه حلی رحمة الله رسید» که تبحر وی در علوم بیش از پیشینیان بود و «ایشان طریقہ مرکبہ را در کتب کلامیه و اصولیه بسط بیشتر دادند و در اجتهادات فقهیه بنابراین طریقہ مرکبہ نهادند». در این میان، علامه حلی یک اقدام دیگر هم انجام داد و آن اینکه به سبک علمای اهل سنت، از روی غفلت، «احادیث کتب طائفه محققه را به اقسام اربعه تقسیم کرد، با آنکه علم الهدی و رئیس الطائفه و شیخ الاسلام کلینی و شیخ صدقوق و دیگران به صراحت گفتند که طایفه محققه بر صحت این احادیث اجماع کرده‌اند». ^۲

۱. دو دانشمندی که او نام برده است، یکی محمدبن احمدبن جنید ابوعلی اسکافی و دیگری حسنبن علی بن ابی عقیل، دو فقیه متقدم امامیه و مشهور به «قدیمین» هستند و چون در پاره‌ای مسائل کلامی و فقهی آرای متفاوتی داشته‌اند و درباره ابن جنیه مشهور بوده که وی به قیاس عمل می‌کرده است؛ از همان زمان، ضمن آنکه بر جلالت قدر و وثاقتشان تأکید می‌شده، در برخورد با آرایشان مراقبت می‌کرده‌اند؛ مثلاً شیخ مفید در نقد برخی از آرای آن دو رساله‌ایی نوشته بوده است (نک: نجاشی، شماره ۱۰۰ و ۱۰۷)؛
۲. در بررسی این دعاوی گفته خواهد شد که این تقسیم از آن استاد علامه حلی بوده است.

نقل این فقرات بیشتر بدان منظور بود که سیر بحث استرآبادی از رهیافت کلی ابتدای معرفت دینی بر اخبار اهل عصمت تا متمرکز شدن وی بر مباحث اصول فقه نمایانده شود. هر چهار ادعای او در خور بحث و نقد است، اما در این مجال، در مقام نقل اظهارات و آرای او هستیم. او مدعی است که امامان شیعه، پیروان خود را از آموختن کلام و اصول فقه و فقهِ برآمده از آن اصول منع کرده‌اند؛ مدعی است کتب حدیث شیعه به تواتر در هر مرحله‌ای روایت شده و کتاب کافی برآیند این تواتر است؛ مدعی است بزرگان شیعه چون مفید و مرتضی و طوسي، بسى آنکه بدانند، به سیره دو دانشمندی سلوک کردنند که در اجتهاد فقهی تحت تأثیر مذاهب عامه بودند و نهایتاً مدعی است که تنویع چهارگانه حدیث را علامه حلی صورت داد و حال آنکه نقطه عزیمت در حدیث شیعه با نقطه عزیمت در حدیث اهل سنت متفاوت بوده است. حاصل این کار آن شد که فقه و اصول آن در شیعه بر مسیری ناصواب حرکت کرد.

ما فعلانمی خواهیم داوری کنیم و اجمالاً می‌گوییم که در بررسی تاریخ فقه شیعه، ما مدافعان علمایمان هستیم. به عقیده ما سامانیابی آثار اصولی و فقهی، به سبکی نو در قرن چهارم فقط به این سبب نبود که عده‌ای بگویند شما کلام ندارید، فقه ندارید و اصول استنباط فقه هم ندارید و علما دست به کار شوند و با گرته برداری از علمای عامه، کتاب اصول تألیف کنند. اما استرآبادی می‌گوید که تمام میراث علمی ما از اوایل قرن چهارم این طور درست شده است، یعنی کتابهای اصول فقه چون الذربعة، عُدَّةُ الْأَصْوَل، معارج الاصول، مبادىءالوصول، و... همه با این سمتگیری تألیف شده و حتی فقها هم با همین رویکرد به اجتهاد و تألیف پرداختند. وی در فوایدالمدنیه نیز همین تأکیدها را دارد:

وَغَفَلُوا عَنْ نَهْيِهِمْ عَلَيْهِمْ اصحابَهُمْ عَنْ تَعْلِمِ فِنَّ الْكَلَامِ الْمُبَيِّنِ عَلَيِ الْإِفْكَارِ
الْعُقْلِيَّةِ وَأَمْرِهِمْ بِتَعْلِمِ فِنَّ الْكَلَامِ الْمُسْمُوعِ مِنْهُمْ عَلَيْهِمْ وَكَذَلِكَ عَنِ الْقَوَاعِدِ
الْأَصْوَلِيَّةِ الْفَقِيَّةِ غَيْرِ الْمُسْمُوعَةِ مِنْهُمْ عَلَيْهِمْ وَكَذَلِكَ عَنِ الْمَسَائِلِ الْفَقِيَّةِ



الاجتہادیة...

در اینجا لازم است اشاره‌ای به اجمال درباره روش علمای شیعه در صورت‌بندی علوم اسلامی داشته باشیم. به طور کلی، این حرف درستی است که ما در اصول فقه قطعاً ساختار مان را از اهل سنت گرفته‌ایم، ولی از زمان وحید بهبهانی، و بعد از او با ظهور شخصیتی موهوب و بی‌نظیر، یعنی شیخ اعظم انصاری، اصول فقه ما چنان قوت یافته است که اهل سنت به گرد آن هم نمی‌رسند. در بررسیهای تاریخ فقه و اصول توضیح داده‌می‌شود که اصول فقه اولیه ما به لحاظ ساختار، نه محتوا، کاملاً تحت تأثیر اولین اصول رایج بوده است. این، البته غیر از آن بحثی است که بعضی علمای ما می‌گویند اولین مصنف علم اصول امام باقر علیه السلام بوده است. آن بحث باید در جای دیگر پیگیری شود. اما اینکه اصول فقه به شکل رسمی تدوین شده باشد اولین اصول مدون از آن شافعی است به نام الرسالة. ما می‌توانیم نشان دهیم که بخش عمده سرفصلهای آن کتاب در عدّة الاصول شیخ طوسی هست، و قبل از آن در الذریعة الى اصول الشیعه علم الهدی هست. ولی این مشابهت و اقتباس اشکالی ندارد، بلکه خود یکی از امتیازات است. توضیح اینکه: هر علمی ورود و خروجی دارد. مباحثت باید دسته‌بندی شود و از کلی به جزئی و از اصلی به فرعی صورت‌بندی گردد. علم اصول نیز به عنوان منطق استنباط و منطق فهم فقهی بالآخره باید توسط افرادی سامان می‌یافت. کار امامان ما که ساماندهی علوم نبوده است، بلکه آن بزرگواران اصول و شیوه‌ها را تعلیم می‌دادند، و اگر اشتباہی بود راهنمایی می‌کردند. حالا در اینکه برای عمل استنباط فقهی نیاز به یک چهارچوب مشخصی داریم، تردیدی نیست. در پیدا کردن این چهارچوب عالمان مکتب خلافت از ما زودتر نیاز پیدا کردن و بنابراین زودتر به آن اقدام کردند. آنان خیلی سریع و از زمان ابو بکر، و نه از قرن دوم، شروع کردند. در جلد اول تاریخ فقه و فقهاء^۱ آورده‌ایم که بنیان‌گذار رأی و اجتہاد ابو بکر است و پس از او فقهاء تابعین و

۱. کتاب تاریخ فقه و فقهاء نگاشته حسن طارمی است که از سوی دانشگاه پیام نور چاپ شده است.

نسلهای بعدی به سازماندهی و بسط و تفصیل پرداختند. علمای ما به تدریج در قرن چهارم شروع به سازماندهی فقه و سپس اصول آن کردند. این سازماندهی هم در صورت‌بندی و عناوین بحث و هم در شماری از مباحث، تحت تأثیر اهل سنت بوده است. اینکه چرا آن بزرگان این راه را رفتند و از قالبها و انگاره‌های رایج بهره بردنده، بخشی مفصل می‌طلبند و به استقلال باید آن را ارزیابی کرد؛ به ویژه آنکه ایشان روشهای نادرست، از جمله قیاس، را کنار گذاشتند و برخی مبانی را با اصلاح یا تجدیدنظر و یا همراهی با اصطلاح رایج پذیرفتند (مثل اجماع و خبر واحد). بعضی از مباحث علم اصول، مثل اکثر ابواب مبحث الفاظ نیز ناظر به زبان عربی و قواعد گفتار است که مستقل از معارف مبدای و معادی است. با این‌همه، استرآبادی به همین اقدام علمای قرن چهارم و پنجم انتقاد کرده است و همان‌طور که گفته شد او نقطه عزیمت را مجموعه معرفت دینی قرار داده، ولی ارزیابی‌ایش در فقه و در اصول فقه تبلور یافته است و در فقه بیشتر از اصول. حتی می‌توان گفت رهیافت اصلی او کلام و معرفت نظری بوده ولی در مقام نقد و ارزیابی به سراغ فقه و اصول رفته است. او از این پس کاری به معرفت نظری نداشته است؛^۱ کاری که شاید بتوان گفت امثال مجلسی انجام دادند. بعد از مجلسی نیز می‌توانیم نظام معارفی مرحوم میرزا مهدی غروی اصفهانی را در همین سیاق بینیم. در هر صورت، نگاهی که استرآبادی داشته، چون معطوف به نقطه عزیمت بوده همه شاخه‌ها را در بر می‌گیرد، ولی محوری را که او شروع کرد فقه بود. او مدعی بود که علمای شیعه تحت تأثیر سیطره علمی اهل سنت قرار گرفته و از آنها تقلید کرده و علم فقه و اصولشان را مبتنی کرده‌اند بر آنچه آنان گفته‌اند. تازمان علامه حلی کتاب اصول فقه رایج، یکی از کتب علمای اصول اهل سنت به نام شرح عضدی بوده است، یعنی مختصر ابن حاجب با شرح عضدی این کتاب درسی بوده و علامه حلی آمده و یک

۱. گفتنی است که در یکی از فواید دانشنامه مجموعه‌ای از احادیث مرتبط با بحث مشیت و قضا و قدر را بدون توضیح و شرح آورده است.

نسخه شیعی از آن برای اصول استنباط ساخته که اسم آن مبادی الوصول الى علم الاصول است. این الگوبرداری قطعاً از اصول اهل تسنن است یعنی الگویش شرح عضدی بر مختصر ابن حاجب است.

تا اینجا یک گزارش کلی از چگونگی شکل‌گیری جریان اخباری ارائه شد و غرض آن بود که بیان شود چگونه یک اندیشه در یک انگاره فقهی - اصولی متبلور شد. از آن پس به تدریج مبانی اخباریان در استنباط سامان یافت و چند تن از بزرگان ایشان آثاری در این باره تألیف کردند.

پیش از آنکه فهرستی از آرای اخباریان و موارد افتراق آنان با مجتهدان را ارائه و ارزیابی کنیم، و سپس به نقل اظهارات خاص مرحوم میرزامهدی اصفهانی درباره این مكتب فقهی بپردازیم، بجاست به یک نکته اساسی توجه دهیم: منظومه معرفتی میرزامهدی اصفهانی به هیچ روی ناظر به مباحث فقهی و اصولی نیست، بلکه ایشان در حوزه معارف نظری (با تسامح می‌توان گفت: کلمه) منظومه‌ای برگرفته از آیات و احادیث ارائه کرده و از حیث سلیمانی نیز با رویکردهای فلسفی و عرفانی در تقابل بوده است.

فهرست منابع

۱. ابن‌بابویه، محمدبن علی بن حسین. التوحید. تصحیح سید هاشم حسینی، قم: ۱۳۵۷ ش.
۲. استرآبادی، محمد امین. دانشنامه شاهی. نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۲۱۱۵۷۶.
۳. _____، القوائد المدنیة، قم: ۱۳۸۲ ش.
۴. انصاری، مرتضی بن محمد امین. فلائد الاصول (الوسائل). قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۷ ق.
۵. بحرانی، یوسف بن احمد. الدرة التجفیة. قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
۶. _____، الحدائق الناضرة. قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۳ ش.
۷. تفرشی، مصطفی بن حسین. نقد الرجال. قم: آل البيت، ۱۴۱۸ ق.
۸. تهرانی، آقا برگ. طبقات اعلام الشیعه. بیروت، ۱۴۳۰ ق.

۹. فیض کاشانی، محمدبن مرتضی. سفينة النجاة. قم: ۱۴۱۲ ق.
۱۰. —————. المحجة البيضاء. تصحیح علی اکبر غفاری، ۱۴۰۳ ق.
۱۱. دانشنامه جهان اسلام، زیرنظر غلامعلی حدادعادل، تهران ۱۳۷۴ ش.
۱۲. شهرستانی، عبدالکریم. الملل و النحل. تصحیح محمدبن فتح الله بدران، قم: ۱۳۶۷ ش.
۱۳. شیرازی، صدرالمتألهین. شرح الاصول من الكافی. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۴ ش.
۱۴. قروینی، عبدالجلیل. نقض. تصحیح جلال الدین محدث ارموی، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۹ ش.
۱۵. مجلسی، محمدباقر. بحار الانوار. لبنان: دارالتعارف، ۱۴۰۳ ق.
۱۶. مطهری، مرتضی، «اجتہاد در اسلام»، در مجموعه آثار شهید مطهری، قم: ۱۳۸۱ ش.
۱۷. ملکی میانجی، علی. علامه مجلسی اخباری یا اصولی. قم، ۱۳۸۵ ش.
۱۸. نجاشی، احمدبن علی. فهرست اسماء مصنفو الشععة. تصحیح سیدموسی شبیری زنجانی، قم: ۱۴۰۷ ق.

جستاری در باب اخبارگری و نسبت آن با رهایت و ...